ایران امروز

نشریه خبری سیاسی الکترونیك
Iran Emrooz (iranian political online magazine)

چاپ کنید

iran-emrooz.net | Wed, 28.08.2013, 10:28

انتقاد از اندیشهٔ گاندی

فاضل غیبی

شیخم به طعنه گفت:"رو ترک عشق کن!"
"محتاج جنگ نیست برادر، نمی‌کنم!"
حافظ

نگاهی به بیانیه‌ها و نوشتارهای اخیر گروهها و اندیشمندان ایرانی نشان می‌دهد که از دو سه دهه پیش تا به امروز تحولی بزرگ در انتخاب "شیوهٔ مبارزه" صورت گرفته است و اگر در بحبوحهٔ انقلاب و سالهای نخست پس از آن، شیوه‌های خشونت آمیز و ستیزه جویی در سایهٔ شهادت‌طلبی ستایش می‌شد، امروزه کمتر ایرانی میهن‌دوستی را می‌توان یافت که از راه و روش مسالمت‌آمیز دفاع نکند. بویژه راهپیمایی‌های خرداد ۸۸ چرخشی را در تاریخ ایران نشانه گذاری کردند.

با اینهمه جای گفتگو دربارهٔ انگیزه‌ها و دلایل چنین چرخشی همچنان خالیست. پرداختن به چنین گفتگویی از دو راه ممکن است. یک آنکه نظریهٔ "مبارزات" گذشته به خرد انتقادی مورد بررسی قرار گیرد و مثلاً نتیجه بگیریم: هر نوع شیوهٔ ستیزه جویانه و خشونت آمیز نارواست، زیرا ناگزیر به پیروزی آنکه ستیزه‌جوتر و خشن تر است منجر می‌شود و او در نهایت رأی خود را به زور بر کرسی خواهد نشاند. بنابراین پیشرفت اجتماعی و مدنی بدین شیوه بهیچوجه میسر نخواهد شد.

راه دیگر آنستکه از طریق آشنایی با تجربیات جنبش‌ها و اندیشهٔ شخصیت‌های تاریخی بکوشیم روش‌های آنان را با توجه به میزان موفقیت‌شان بسنجیم. این شیوه بنوبهٔ خود بسیار مفید است، زیرا تجربیات تاریخی را بطور ملموس تصویر می‌کند. وانگهی ردّ شیوه‌های خشونت آمیز به خودی خود به یافتن شیوهٔ درست نمی‌انجامد، زیرا که روش‌های مسالمت جویانه می‌توانند از شکل‌های مختلفی برخوردار باشند و یافتن شیوهٔ درست و ابتکاری با توجه به موقعیت‌های گوناگون والاترین هنر است و آشنایی نزدیک با شخصیت‌هایی ضروری است که توانسته‌اند با مهارت و هوشیاری، مناسب ترین شیوه را بکار ببندند و از این راه به خدماتی موفق شده‌اند.

مهاتما گاندی (۱۹۴۸-۱۸۶۹م.) چنین شخصیتی است و بویژه از طریق فیلم "گاندی"(۱۹۸۲م.) که زندگی او را بخوبی به نمایش می‌گذاشت، به شهرتی بی‌نظیر دست یافته است. اما پرسیدنی است که چه چیزی را و چگونه می‌توان از او فراگرفت؟ روشن است که تقلید "ابتکارات" او راه بجایی نمی‌برد؛ چرا که آنها تنها در شرایط و زمانهٔ مشخصی قرین موفقیت بودند که تکرارناپذیرند. وانگهی چنین شخصیت‌های تاریخی به مرور درهاله‌ای از تقدس و خطاناپذیری پیچیده می‌شوند و با گذشت زمان دستیابی به سایه روشن‌های زندگی آنان هرچه دشوارتر می‌گردد.

البته رفتار و گفتار چنین مردان و زنانی تبلور منزلت اخلاقی آنان نیز هست. گاندی شاید از این لحاظ بهترین نمونهٔ شناخته شدهٔ جهانی باشد و ویژگی‌های اخلاقی او بویژه "جستجوی حقیقت" و "راستگویی شجاعانه" او را به یکی از برجسته ترین آموزگاران اخلاق بدل ساخته است.

اینجا اما هدف تکرار ستایش‌هایی که معمولاً نثار او می‌شود نیست، بلکه می‌خواهیم به کمک بررسی انتقادی اندیشه و رفتارش از او درس بگیریم. مثلاً اگر همین "راستگویی" را بگیریم، قابل توجه است که گاندی در مورد فاجعهٔ انفجار بمب اتمی در ژاپن سکوت اختیار کرد و با آنکه بارها در این مورد از او پرسش می‌شد از هرگونه اظهار نظری خودداری می‌نمود؛ تا آنکه بالاخره پس از گذشت یکسال آنرا محکوم کرد. این در زمانی بود که هند هنوز به استقلال دست نیافته بود و آمریکا که تا چندی پیش با شوروی در برابر هیتلر متحد بود، اینک به دشمنی روی آورده و استفاده از بمب اتمی در ژاپن را باید اخطاری به استالین نیز تلقی کرد. تاریخ نگاران بر این عقیده‌اند که در چنین بحبوحه‌ای گاندی حق داشت از امکان حملهٔ اتمی به هند بیمناک باشد و بدین سبب سکوت اختیار کرده بود.

می دانیم که ویژگی‌های اخلاقی و در درجهٔ نخست "راستگویی" به خودی خود ارزشی ندارند، بلکه تنها در رابطه و در خدمت انسان‌دوستی ارزشمند می‌شوند. همدردی اجتماعی (در تضاد با خودخواهی فردی) والاترین ارزش اخلاقی است و دیگر ویژگی‌های اخلاقی در خدمت به آن مفهوم و موضوع می‌یابند. گاندی که در تمام زندگی بخاطر حقیقت‌گویی و حق‌طلبی مورد آزار قرار گرفت، با توجه به خطر احتمالی که کشورش را تهدید می‌کرد سکوت اختیار کرد و سکوت او نه تنها قابل سرزنش نیست که نشانگر "مسئولیت پذیری" اخلاقی است.

اما تاکتیک مهم گاندی "نافرمانی مدنی" است. "نافرمانی مدنی" با آنکه در تاریخ از دیرباز شناخته شده بود توسط گاندی بصورت بسیار موفقی مورد استفاده قرار گرفت و محور اصلی مبارزهٔ پیروزمند با استعمارگران انگلیسی را تشکیل می‌داد. در این رابطه باید در نظر گرفت که این شیوه تنها بطور مشروط مؤثر واقع می‌شود و زمانی مجاز است که بیعدالتی فراگیر و چشمگیری در جامعه حاکم باشد. وابستگان به قومی، نژادی، جنسی و یا طبقه‌ای از حقوق طبیعی خود محروم شده و یا حق حاکمیت ملتی مورد تجاوز قرار گرفته باشد و شرط موفقیت آن نیز اینستکه طرف مقابل خود را به ارزشهای مدنی پایبند بداند.

در مورد مبارزه برای استقلال هند غالباً نادیده گرفته می‌شود که در آن زمان انگلیس یکی از معدود دمکراسی‌های دنیا بود و بسیاری از حقوق شهروندی و ویژگی‌های دمکراسی را باید اصلاً دست آورد "انگلیسی"ها دانست. از این نظر سیاست استعماری در واقع سیاستی سودجویانه بود که تنها از سوی محافل حاکمهٔ انگلیس دنبال می‌شد، آنان ادعا میکردند که به "استعمار"(آبادانی) هندوستان مشغولند و در آنجا حکومتی عادل و قانونی برپا داشته‌اند. بدین جهت کافی بود که گاندی به جنبشی روشنگرانه دامن زند، تا ملت انگلیس را متوجه بیعدالتی در هند سازد. گاندی در این راه چنان موفق بود که در سفرهایش به انگلستان از جمله مورد استقبال پرشور کارگران صنایع پارچه بافی قرار می‌گرفت، درحالیکه در هند محصولات انگلیسی از جمله پارچه و حتی بکاربردن زبان انگلیسی را تحریم می‌کرد.

از سوی دیگر لازم بود که در میان هندیان نیز حسّ میهن‌دوستی بیدار شود و بتوانند به "هویتی ملی" ورای هویت‌های مذهبی و قومی دست یابند. در این صورت چنانکه گاندی همواره تکرار می‌کرد، غیرممکن بود ۱۰۰ هزار انگلیسی بتوانند بر ۳۰۰ میلیون هندی حکومت کنند.

این روند بیش از سی سال طول کشید و فعالیت‌های خبرساز گاندی در واقع تکانه‌هایی بود که به حزب کنگره اجازه می‌داد در هند و در سطح جهانی به پشتیبانی برای گاندی دامن زند و دولت انگلیس را به عقب نشینی وادارد. شرط اصلی برای موفقیت این تاکتیک همانا دمکرات منشی و قانونمداری حکومت انگلیس بود.

موفقیت گاندی باعث شد این تصور بوجود آید که شیوهٔ مبارزهٔ منفی همواره موفق خواهد بود و متأسفانه گاندی خود به این تصور دامن می‌زد. مثلاً او نه تنها به یهودیان توصیه می‌کرد که با رژیم هیتلر که نابودی آنان را هدف گرفته بود مسالمت‌جویانه رفتار کنند(۱۹۳۸م.)، بلکه از همهٔ جهانیان می‌خواست از مقاومت مسلحانه در برابر کوشش نازیها برای تسلط بر جهان چشم بپوشند!

محدودیت افق دید گاندی بدین بود که او نظریات خود را از اعتقادات مذهبی برگرفته و به هر یک از آنها که به تجربهٔ زندگی درست می‌یافت وفادار مانده بود. مانند "گیاه‌خواری" که از پایه‌های اعتقادات آیین هندو بود و گاندی جوان آنرا چندان جدی نمی‌گرفت، اما هنگامیکه در انگلیس با عقاید "انجمن گیاهخواران" آشنا شد، تا آخر عمر بدان پایبند ماند.

انتقاد اصلی بر او همان است که به جدایی دین و دولت باور نداشت و میان امیال مذهبی و ضروریات سیاسی تفاوتی قائل نبود. تصور داشت که همهٔ "ادیان" در نهایت از ارزشهای مشترکی دفاع می‌کنند و از همین ارزشها می‌توان در بنای دنیایی عادل و انسانی استفاده کرد. درحالیکه ادیان مورد نظر او در شرایط ماقبل مدنی و یا "قرون وسطایی" شکل گرفته و عقایدشان نمی‌توانست موجد مدنیت جدید شود و اگر هم برخی ارزشهای انسانی در آنها یافت می‌شود باید در شرایط مدنیت نوین دوباره تعریف گردند. چنانکه مثلاً در هیچیک از ادیان کهن برای انسان حقوقی آنچنان که در "اعلامیهٔ حقوق بشر" خواسته می‌شود مطرح نشده است.

بزرگترین اشتباه نظری گاندی بدبینی نسبت به مظاهر زندگی و ویژگی‌های دنیای مدرن بود. می‌دانیم که انقلاب علمی و صنعتی در اروپای سدهٔ نوزده با واکنش‌های منفی گوناگونی روبرو شد. مهمترین واکنش بر این ادعا استوار بود که تکنولوژی مدرن، روح دنیای قدیم را از میان می‌برد و باعث فساد اخلاقی و سترونی هنری می‌شود. بدین سبب باید بجای همراهی با "دنیای صنعت و سرمایه" به زندگی باصفای روستایی بازگشت. بسیاری از اندیشمندان آن دوره از جمله تولستوی هوادار چنین نظریه‌ای بودند. سرچشمهٔ فکری گاندی در این زمینه کتابی از نویسنده و نقاش انگلیسی به نام "جان راسکین"(John Ruskin - 1819-1900) بود، که در آن چنین موضعی را مطرح می‌کرد.(۱) گاندی که بگفتهٔ خودش "مجذوب" این کتاب شده و "عمیق‌ترین اعتقادات خود را در آن بازتاب یافته"(۲) می‌دید آنرا به هندی ترجمه کرد و ملهِم از نظرات راسکین، کمون‌های روستایی بنام "آشرام" (Ashram) را در آفریقای جنوبی و هند تأسیس نمود. راسکین در کتابش به اروپاییان می‌تازد که از طمع ثروت، بندگان سرمایه و قدرت شده‌اند و اخلاقیات پاک مذهبی را زیر پا گذاشته‌اند؛ حرص سیری‌ناپذیر سرمایه داری علت بحران‌های جهانی است و تنها راه اینستکه بشر به اقتصاد کشاورزی و زندگی روستایی روی آورد.

زندگی سادهٔ گاندی زبانزد است، اما کمتر کسی می‌داند که او در این راه تا بدانجا رفت که کارگران مزدبگیر را از "آشرام" اخراج و استفاده از ادویه‌جات و داشتن هرگونه پس‌انداز مالی را ممنوع کرد! شگفت‌انگیز است، گاندی خود با استفاده از ثروت خانوادگی در بهترین دانشگاه کشوری، که آنرا "سرزمین فلاسفه و شعرا و مرکز اصلی تمدن"(۳) می‌نامید، تحصیل کرده بود، اما توجه نداشت که فقر مادی، فقر معنوی بدنبال دارد! او از موضع مذهبی می‌خواست که همه به آنچه او برای

خود می‌پسندید رفتار کنند. از جمله رابطۀ جنسی را تنها به هدف بچه‌دار شدن جایز می‌دانست و برای هند زندگی روستایی و منحصراً کشاورزی را تنها شیوۀ مطلوب می‌انگاشت.

بهرحال مردم هند باید مدیون سران "حزب کنگره" INC و در درجۀ اول جواهر لعل نهرو (۱۹۶۴-۱۸۸۹) باشند که بدون توجه به نظرات گاندی، هندوستان را در راه مدرنیزه به پیش بردند. وگرنه جمعیت میلیاردی این کشور همچنان در فقر مادی و معنوی میخکوب گشته بود و می‌توانست به مانعی جدی در راه پیشرفت کلی بشر بدل شود. نهرو که در جوانی هوادار مارکسیسم بود شاید در این راه رأی مارکس را بگوش گرفته بود که استعمارگران انگلیسی را از این جهت که ساختار "نیمه وحشی"(۴) روستای هندی را از بین بردند، ستایش می‌کرد. گفتنی است که حکومت تازه به استقلال رسیدۀ هند تمامی پیشرفت‌های حاصله در دوران انگلیس‌ها، از جمله کل دستگاه اداری کشور و دست آوردهای مدنی مانند: منع سیستم کاستی، منع چند همسری، منع مهریه، منع بیوه‌سوزی و .. را حفظ کردند.

اشتباه دیگر گاندی که متأسفانه به فاجعه انجامید، توهم او دربارۀ اسلام بود. چنانکه اشاره شد گاندی بر این نظر بود که خمیر مایۀ همۀ ادیان ارزشهایی مشترک است. گاندی در گجرات مرکز پارسیان هند بزرگ شد و مانند دیگر رهبران حزب کنگره با پیروان آیین کهن ایران نزدیکی داشت. (از جمله با فیروز گاندی (۱۹۶۰-۱۹۱۲) سیاستمدار و ادیب برجستۀ پارسی، همسر ایندیرا گاندی و پدر راجیو گاندی، نخست وزیران آیندۀ هند) بعدها نیز آشنایی او با مسیحیت چنین تصوری را تشدید کرد.

بهرحال توهّم او باعث شد که سیاست‌های اشتباهی را در پیش گیرد. بحدی که در نخستین سالهای فعالیت (۱۹۱۹) به منظور مخالفت با انگلیس (پس از درهم شکستن امپراتوری عثمانی) بجای پشتیبانی از آتاتورک، پشتیبان جنبش احیای خلافت(۵)(Khilafat movement) بود! او فکر می‌کرد با پشتیبانی از "اتحاد جهان اسلام" می‌تواند به نزدیکی و تفاهم میان مسلمانان و هندویان دامن زند. برای گاندی قابل تصور نبود که مسلمانان حاضر نخواهند شد آزادانه در کشوری که در آن اکثریت ندارند زندگی کنند. از اینرو در تمامی دوران سی سالۀ مبارزه، امید داشت بتواند آنان را راضی کند در هند مستقل و متحد زندگی کنند. بدین سبب حاضر بود با آنکه مسلمانان در اقلیت بودند در ادارۀ کشور برای آنان حقی برابر با اکثریت قائل شود. همین موضع در آستانۀ استقلال به نارضایتی اکثریت هندوان که همواره آماج خشونت مسلمانان بودند منجر شد و به تشنجات مذهبی گسترده‌ای دامن زد. از جملۀ این تشنجات Direct Action Day درست یکسال پیش از اعلام استقلال بود که توسط حزب اسلامی مسلم‌لیگ (Moslim League) سازمان داده شد و در طی آن تنها در کلکته نزدیک به ۱۰ هزار کشته، ۱۵ هزار زخمی و بیش از ۱۰۰ هزار نفر بیخانمان شدند.

وانگهی رهبران مسلمان مانند اقبال لاهوری از سال ۱۹۳۰ خواهان کشور مستقل اسلامی بودند و به سال ۱۹۴۰ در "بیانیۀ لاهور" نیز رسماً این خواستۀ خود را اعلام کردند. بدین سبب از دیدگاه امروز شاید اگر گاندی تقسیم هند را بعنوان امری اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرفت، تشنجات در چنین ابعادی قابل پیشگیری می‌بودند. گفتنی است که در آستانۀ استقلال هند، در نتیجۀ ناتوانی رهبری از کنترل روند تقسیم کشور، به فاجعه‌ای عظیم دامن زده شد و در گیرودار تقسیم کشور به دو پارۀ هندی و اسلامی، "بزرگترین کشتار مذهبی تاریخ" رخ داد. در این فاجعه تنها در چند روز، نزدیک به یک میلیون کشته و بیست میلیون آواره گشتند؛ صرفنظر از خسارات مادی عظیم، صدها هزار زن و دختر ربوده و مورد تجاوز قرار گرفتند و از آنجا که خانه و کاشانه‌ای نداشتند به بردگی و روسپیگری وادار شدند.

زمینهٔ اشتباه فکری گاندی آن بود که او به همهٔ مسایل از دید فردی می‌نگریست و از موضع مذهبی تصور می‌کرد که اگر هر کس به اخلاق شایسته رفتار کند، مسایل اجتماعی بخودی خود حل خواهند گشت. درحالیکه روندهای اجتماعی از درونمایه‌ای مستقل و بسیار پیچیده برخوردارند و مسائل ناشی از آنها را تنها به خرد جمعی می‌توان حل کرد.

اشاره شد که گاندی را می‌توان بعنوان معلم اخلاق در نظر گرفت. در این باره باید توجه داشت که از دوران او تا بحال فلسفهٔ اخلاق پیشرفتهای مهمی را از سر گذرانده است. از جمله ماکس وبر (Max Weber 1868-1920) میان دو روش اخلاقی تفاوت قائل شد: "اخلاق اعتقادی" و "اخلاق مسئولانه". آنانکه به اخلاق اعتقادی (Deontological ethics) عمل می‌کنند، تابع و مجری موازین اخلاقی بدون در نظر گرفتن نتایج و عواقب رفتارشان هستند. مانند آنکه برخی راستگویی را همواره واجب می‌دانند. درحالیکه "اخلاق مسئولانه" (ethic of responsibility) می‌تواند با در نظر گرفتن عواقب تصمیمات، با توجه به امکانات موجود، شیوه‌های گوناگون را بسنجد. روی سخن ماکس وبر، سیاستمداران و دولتها دمکراتیک بودند، که مسئول تصمیمات خود هستند، درحالیکه غالباً باید میان "بد" و "بدتر" انتخاب کنند.(۶) در این میان رفتار به اخلاق مسئولانه از همهٔ شهروندان انتظار می‌رود.

بدین ترتیب گاندی را در مجموع باید در زمرهٔ مجریان "اخلاق اعتقادی" به حساب آورد. او به "مبارزهٔ منفی" اعتقاد داشت و بدین سبب آن را حتی در مورد "حکومتهای توتالیتر" تنها روش ممکن می‌دانست، در حالیکه حکومتهای دمکراتیک موظفند در برابر چنین حکومتهایی با سنجش بخردانه و مسئولانه همهٔ شیوه‌ها و وسایل ممکن را در نظر گیرند.

از سوی دیگر، درست به دلیل آنکه حکومتهای توتالیتر نه تنها از هیچگونه خشونت و سرکوب ابا ندارند، بلکه استفاده از آن را برای تشدید وحشت لازم می‌دانند، پس در درون کشور هرگونه دست‌یازی به شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز نتیجهٔ عکس می‌دهد. اما از آنجا که پایهٔ اصلی چنین حکومتهایی، تبلیغ ایدئولوژی‌های ناراست است، بر ملا ساختن حقیقت و پافشاری تزلزل ناپذیر و فداکارانه بر آن در هر سطح و حوزه‌ای، بهترین وسیله است.

اینک اشاره‌ای به سه نکتهٔ آموزنده بویژه برای ما ایرانیان:

ـ نکتهٔ نخست آنکه، هرچند گاندی نظرات خود را از همان اعتقادات آیین کهن هند برگرفته بود، اما به عقل و احساس آنها را محک می‌زد. اگر باورهایی مانند "رفتارمسالمت جویانه"، "همدردی با همهٔ انسانها" و "محبت به حیوان" را درست می‌یافت، بدان پایبند می‌ماند و اگر برخی دیگر را، مانند "بی حقوقی زنان و "نجس"ها، ناروا می‌دانست از مبارزه با آنها ابا نداشت.

ـ نکتهٔ دوم آنکه، از نظر گاندی "مبارزه" ماهیتاً تنها می‌تواند مسالمت جویانه باشد، وگرنه ممکن نیست طرف مقابل را به حقیقت جلب نمود و بکارگیری خشونت، از آنجا که به رابطه با "دشمن" آسیب می‌رساند، جز خیانت به مبارزه چیزی نیست، زیرا که موفقیت آنرا ناممکن می‌سازد و تنها گواهی بر آن است که "مبارزان"، حقیقت را درنیافته‌اند و به نیروی آن ایمان ندارند.

- از این طریق به نکتهٔ سوم می‌رسیم و اینکه "جستجوی حقیقت و پافشاری بر آن" کانون اندیشهٔ گاندی را تشکیل می‌دهد. حقیقت در نظر گاندی تنها راستی گفتار نیست، بلکه چنانکه خود او توصیف کرده، زاویهٔ راستی است که اگر نباشد خانه از پای‌بست ویران است. او درجوانی می‌گفت: "خدا حقیقت است." اما بزودی بدین رسید که "حقیقت خداست" و یافتن و

تمسک شجاعانه به آن را در هر زمینه بدرستی والاترین وظیفهٔ انسان می‌دانست. برای او "مبارزه" در واقع همانا کوشش برای به کرسی نشاندن حقیقت در جهان است.(۷) گاندی بدرستی بر این باور بود که در زمان و مکان مشخص، حقیقت یکی است و با بیان شجاعانهٔ آن می‌توان و باید کوشید دیگران را بدان جلب نمود.

تابستان ۱۳۹۲

(John Ruskin, Unto This Last, Four Essays on The First Principles of Political Economy(1860 (1)
Peter Siemionek, Mahatmas Moral und Gandhis Masochismus. Der indische Weg und sein Beitrag (2) zur Globalisierung der Fortschrittsfeindlichkeit
(3) ویکی پدیا، دانشنامهٔ آزاد: پروژهٔ مترجمان/ ماهاتما گاندی
Karl Marx: Die britische Herrschaft in Indien,Marx/Engels Ausgewählte Schriften Bd I., Berlin (DDR) (4) .1966, S. 321f
Mahatma Gandhi, Wikipedia(5)
Max Weber, Politik als Beruf (1919), Wikisource(6)
(7)در این زمینه نگاه گاندی دقیقاً با نگرش ایرانی یکی است که راستی را سامان هستی می‌داند و ناراستی را نه گناه، بلکه خدشه‌ای بر نظام هستی. (ن.ک.: فلسفهٔ مدرن و ایران، فاضل غیبی، نشر پیام، ص 250)